

روضه معصومه کامد منهدم  
 دادگر فتحعلی شه آنکه او  
 زد صبا از بهر تاریخش رقم  
 کردش اینک غیرت خلد برین  
 آفرین بر جانش از جان آفرین  
 (آسمان دیگر است این بر زمین)  
 ۱۲۱۷ ق (۱)

فتحعلیخان صبا ملک الشعرا درباره تذهیب ایوان و بارگان حضرت امام حسین بن علی (ع) که به امر فتحعلیشاه قاجار انجام گردیده قصیده‌یی سروده است که چند بیت آن نوشته می‌شود.

ای بلند ایوان زرین ای همایون بارگاه  
 اختر برج رسول و گوهر درج بتول  
 آفتاب خسروان فتحعلی شاه آنکه هست  
 داد فرمان تا که زرین چنگ معماران برند  
 کان تهی کرد از زر و آراست این ایوان به زر  
 الغرض تذهیب آن چون زیور اتمام یافت  
 منشی طبع صبا از بهر تاریخش نوشت  
 از تو مینا زد زمین و آسمان ماهی به ماه  
 پیشوای دین حسین بن علی روحی فدا  
 شاه کیوان پاسبان، دارای گردون بارگاه  
 بر فراز این بلند ایوان ز ماهی تا به ماه  
 آن طراز ملک و دین این زینت دیهم و گاه  
 از مثال آفتاب خسروان ظلّ الله  
 (شد طلا ایوان شاه دین ز شاه دین پناه)  
 ۱۲۱۷ ق (۲)

صبا از زنده کنندگان و شاید پیشروان سبک قدیم است و بیشتر از فرخی و منوچهری و سعدی و انوری تقلید کرده و در وصف طبیعت قدرت خود را ضمن اشعار خود نشان داده است. طبع روان و روشن فکری و سرعت انتقال او در آثارش دیده می‌شود.

این شاعر در سال ۱۲۳۸ ق وفات کرده است.

در تاریخ وفات ملک الشعراء فتحعلیخان صبا، محمود میرزا قاجار قصیده‌یی سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود:

ای دریغا که منکسف گردید  
 الغرض رفت چون به سوی جنان  
 گفت محمود بهر تاریخش  
 مهر تابان آسمان سخن  
 آن مهین پیر دودمان سخن  
 (حیف شد از جهان، جهان سخن)  
 ۱۲۳۸ ق

۱ - مواد التواریخ - حاج حسین نخجوانی ص ۶۳۶

۲ - مواد التواریخ - حاج حسین نخجوانی ص ۶۲۷

## وصال

میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک و متخلص به وصال از بزرگترین شعرای عهد فتحعلی شاه و پسرش محمد شاه است. وصال، اطواق الذهب زمخشری را به فارسی برگردانده و تفسیر احادیث و رسالاتی را نیز به نظم و نثر در حکمت، کلام، موسیقی، عروض و تفسیر احادیث، تألیف کرده است. وصال در سرودن مثنوی نیز مهارت داشته است از جمله مثنوی موسوم به بزم وصال.

دیوان وصال در تهران چاپ شده و مشتمل است بر مدایح، مراثی، مثنویها، غزلها. وصال از مدیحه سرایی و تملق‌گویی گریزان بود ولی گاه برخلاف میل خود به این کار دست زده است. وصال در خوشنویسی و موسیقی نیز مهارت داشته است.<sup>(۱)</sup>

احمد قاجار در کتاب مصطبه خراب درباره وصال شیرازی چنین نوشته است:

«اسمش میرزا شفیع الشهیر به میرزا کوچک ولی رسمش بزرگ، از پاکزادگان شیراز و از هر نوع کمالی بی‌نیاز، از ایشان در جمیع ایران امروز کسی بحسب کمالات صوری و معنوی جامع‌تری نیست، خداوند سخن و قلم و اعجوبه کل امم بانواع خطوط بنحو کمال مربوطند، خاصه نسخ را که ناسخ خط بتان خطائی است»<sup>(۲)</sup>

غزل زیر از اوست

### رشته الفت

شادمان آنکه همش زخم و همش مرهم از اوست	آنکه در دمن از او شکر که درمان هم از اوست
عالمی شیفته و دلشده و درهم از اوست	خم زلف تو که آشوب همه عالم از اوست
باز اگر ناز نماید همه شادی غم از اوست	گر در لطف گشاید همه غمها شادبست
به گمانش که شب محنت عاشق کم از اوست	و اعظم بیهوده از روز جزا بیم دهد
گفت زنهار از آن‌فتنه که در عالم از اوست	گفتمش عالمی از زلف ترا مفتونند
عشقبازبست که پشت همه عالم خم از اوست	ای که گفتمی به جوانی ز چه خم کشته قدت
رشته الفت آشفته دلان محکم از اوست	تار زلف تو که از باد بهم در شکند
خرم آن دل که بهر حال دلی خرم از اوست	چون خوش و ناخوش گیتی گذرانست وصال

۱ - تاریخ ادبیات، دکتر شفق، ۵۸۲-۵۸۸

۲ - مصطبه خراب، احمد قاجار ملقب به هلاکو، به تصحیح استاد دکتر خیام‌پور ۲۰۲

ابیات زیر از اوست:

به غیر دیر مغان دل ندید جایی را      که فرق می‌نهند از شهی گدایی را

\*\*\*

زنهار میازار ز خود هیچ دلی را      کز هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست

\*\*\*

هر طرف سوخته‌بی از غم او می‌نالد      این چه شمع است که عالم همه پروانه‌اوست

\*\*\*

از کعبه و کشتت چه مقصود روی اوست      گر ره به کعبه نیست مقیم کشتت باش

\*\*\*

چرا چون شمع سرتا پانوسوزم ز آتش غیرت      که من پروانه او باشم و او شمع محفل‌ها

\*\*\*

همه گویند که پروانه بود عاشق شمع      عاشق کیست بگو شمع به این سوز و گداز

\*\*\*

ز سوز شمع حرفی در میان نیست      حدیث از سوزش پروانه کردند

درباره تاریخ وفات وصال شیرازی، پسرش اشعار زیر را سروده که روی سنگ مزارش منقور است.

اوخ که به ما گذشت ایام وصال      آغاز فراق گشت ایام وصال

برخواست یکی و سال تاریخش گفت      (تا نام نکوهست بود نام وصال)

۱۲۶۲

دیگری در این باره سروده است

چون رفت وصال ماند دلها به ملال      بر طوبی خسته زندگی گشت وبال

تاریخش را یکی برون آمد و گفت      (با دوست بوصل جاودانیست وصال)

۱۲۶۲

## شهاب

میرزا نصرالله «شهاب» اصفهانی از شعرای بزرگ دوره قاجار است.

در حدیقة الشعرا آمده است که طغرل، برادرزاده شهاب، اشعار او را با تحریف به اسم خود



میخوانده، این سخن درست نیست زیرا دیوان شهاب هم اکنون موجود است. شهاب در سال ۱۲۹۱ ه. ق درگذشت. وی در دربار قاجار لقب تاج‌الشعرا را داشته است.

## فروغی بسطامی

میرزا عباس فروغی متخلص به مسکین - هنر او در غزلسرای است و در غزل از سعدی پیروی می‌کند شیوه بیان او و سوز و گداز عرفانی که در اشعارش وجود دارد او را مشهور کرده است. فروغی پس از آشنایی با شرح حال حلاج و بایزید به درویشی گرائید و انزواگزید و گاهگاه به دربار می‌رفت. غزلهای فروغی ساده و شیرین و جاذب است.

نمونه‌ای از اشعار او: غزل زیر با روح عرفانی و شوق آزادگی سروده شده است.

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد	که حیوان تا به انسان فرق دارد
مؤحد را به مشرک نسبتی نیست	که واجب تا به امکان فرق دارد
محقق را مقلد کسی توان گفت	که دانا تا بنادان فرق دارد
مناجاتی خراباتی نگرود	که سر جسم تا جان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هرکسی را	که دامان تا بدامان فرق دارد
من و ابروی بار و شیخ و محراب	مسلمان تا مسلمان فرق دارد
مکن تشبیه زلفش را به سنبل	پریشان تا پریشان فرق دارد
رخش را مه مگو هرگز فروغی	که خور با ماه تابان فرق دارد
لب پیمانه اگر بر لب جانانه نبود	بوسه گاه لب رندان لب پیمانه نبود
گوشه چشمش اگر نشسته ندادی می را	یک جهان مست بهر گوشه میخانه نبود
مایه مستی ما باده نبودی هرگز	ساقی بزم گرآن نرکس مستانه نبود
از پی مقصد دل در همه عالم گشتیم	گنج مقصود در این عالم ویرانه نبود
پر تو روی تو آتش بدلم زد وقتی	که به پیرامن شمع اینهمه پروانه نبود
تا سر زلف تو شد سلسله جنان جنون	کس ندیدم بهمه شهر که دیوانه نبود
باوجود غزل شاه فروغی چه کند	زانکه در طبع گدا گوهر یکدانه نبود

فروغی بسطامی در سال ۱۲۷۴ فوت کرده است.

## سروش

میرزا محمدعلی فرزند قنبرعلی سدهی اصفهانی، در سال ۱۲۲۸ هـ. ق به دنیا آمد و در ۱۲۸۵ هـ. ق در تهران درگذشت.

آثار سروش عبارت است از، قصاید و فتحنامه‌ها و مثنوی‌ها (اردیبهشت نامه)، (ساقی - نامه)، (الهی نامه) و کتابی بنام شمس المناقب حاوی قصاید در مدح و منقبت رسول اکرم (ص) و خاندان نبوت و شصت بند مرثیه و نیز مثنوی بنام «روضه الاسرار» در ذکر واقعه کربلا و دیوانی بنام زینة‌المدایح.

دیوان کامل او جمع‌آوری و با مقدمه استاد جلال‌الدین همائی و به اهتمام استاد دکتر محمد جعفر محجوب با حواشی و فرهنگ لغات در دو جلد چاپ و نشر شده است. او در دربار قاجار، ابتدا لقب مقدم‌الشعراء داشت و بعدها ملقب به شمس‌الشعرا گردید. اشعار او تقلید از انوری و معزی است در اشعار او به وقایع زمان اشاره شده و اوضاع اجتماعی در نوشته‌هایش منعکس است.

درباره سیم اندود کردن ضریح حضرت معصومه (س) و طلاکاری ایوان که به دستور ناصرالدین شاه قاجار انجام گرفته، میرزا محمدعلیخان متخلص به سروش اصفهانی قصیده‌ی سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

چه برج است این دراو یک چرخ اختر	چه درج است این در او صد گنج گوهر
به سیم خالصش از روی اخلاص	همی آراست سلطان مظفر
مؤید ناصرالدین شاه غازی	موفق پادشاه عدل گستر
خلوص او به این فرخنده خاتون	بود چون سیم خالص پاک چون زر
بلند ایوان او را کرد زرین	ضریح پاک او را سیم پیکر
سروش از بهر تاریخش چنین گفت	(عجب درجیست در وی گنج گوهر)

ق ۱۲۷۶

در تاریخ نصب در طلای حرم روضه رضویه میرزا محمدعلی خان سروش اشعاری سروده که بیت آخر آن نوشته می‌شود.

کلک مشکین سروش از بهر تاریخش نوشت (بوسه زن بر این در و پا نه بفردوس برین)  
سروش شاعری سخنور و ماهر بوده و به سبک معزی و منوچهری اشعاری سروده است.  
درباره برقرار شدن رابطه تلگرافی ایران با کشورهای خارجه سروش اشعار زیر را سروده است.

زین همایون کار گه کاندر جهان شد آشکار  
با نگارین، در میان فرسنگ اگر باشد هزار  
آفرین بر روزگار شهریار کامکار  
یافت از شاهنشاه گیتی نشان افتخار

باد چون مشاطه‌اش در حلیه و زیور کشید  
موی حوران بهشتی در دُر و گوهر کشید  
دست مشک آلود را بر شاخ سوسن برکشید  
دیوان اشعار او بنام **شمس المناقب** چاپ شده و حاج مشقری یکی از فضلالی وقت قصیده‌ای

که گنج مرادست و بحر مواهب  
بستوفیق **ع**ون خداوند واهب  
(بجو راه جنت ز شمس المناقب)

۱۳۰۱

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار  
عاشقان بی پیک و نامه در سؤال و در جواب  
کارها در روزگار شهریار آسان شدست  
کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه  
درباره زیبایی طبیعت چنین سروده است:

تا عروس نوپهاری پرده از رخ بر کشید  
ژاله بر سنبل بدان ماند که رضوان بهشت  
باغبان در بوستان گویی همه شب مشک سود  
دیوان اشعار او بنام **شمس المناقب** چاپ شده و  
سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

تعالی الله این نامه نغز دلکش  
چو این نامه را مشتری هست بانی  
چنین زد رقم در پی سال طبعش

میرزا محمدعلی سروش در سال ۱۲۸۵ فوت کرده است.

### قائنی (میرزا حبیب‌الله شیرازی)

یکی از بهترین شعرای دربار فتحعلیشاه، قائنی بود. نام او میرزا حبیب‌الله شیرازی و تخلص او قائنی است. زبان قائنی بسیار شیواست. او تسلط بی‌نظیری بر الفاظ داشت. هنر بزرگ قائنی در پرداختن مسمطهای روان و زیباست، اما غزلهای قائنی به پای سایر اشعارش نمی‌رسد. دیوان قائنی در حدود ۲۱ تا ۲۲ هزار بیت دارد، که مسلماً مقدار زیادی از اشعار او گردآوری نشده است. او از شعرای رسمی دربار فتحعلیشاه و لقب او مجتهدالشعرا بوده است. دیوان او در مشهد و تهران به چاپ رسیده و همچنین کتاب **پویشمان** که به سبک گلستان است نیز چاپ گردیده است.<sup>(۱)</sup>

در دیوانش قصاید مدحیه زیاد است که از شاهکارهای او محسوب می‌شود و همچنین قصایدی در وصف طبیعت سروده که بسیار زیبا و نمونه‌ای از لطف ضمیر و طبع اوست.



نمونه‌ای از اشعار او:

جان خرم و دل فارغ و شاهد به کنار است  
خاک چمن از آب روان آینه دارست  
تا می‌شنوی زمزمه صلصل و سار است

گاه طرب و روز می و فصل بهارست  
باد سحر از آتش گل مجمره سوزست  
تا می‌نگری کوکبه سوری و سرو است

\*\*\*

بهر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید  
ز بس بانگ تذرو صلصل و درآج و سار آید  
نه پرد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخسار آید  
گهی از گل گهی از سروبن گه از چنار آید  
ز هر سوئی صدای بریط و طنبور و تار آید

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید  
توگویی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگی  
بجوشد مغزجان چون بوی گل از گلستان خیزد  
خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری  
ز هر سوئی نوای ارغنون و چنگ و نی آید  
دوباره تعمیر و تزیین رواق بالای سر روضه رضوی، قآنی قصیده‌ای سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

زمین ز یمن تو محسود هفت کاخ مطبق  
(زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق)

زهی بمنزلت از عرش برده فرش تو رونق  
پس از درود و سرود از برای سال طرازش

ق ۱۲۵۰

چند بیت از قصیده‌یی که در وصف طبیعت سروده است.

از کجا گردد پدیدار این همه نقش و نگار  
چون برآید این همه گل‌های نفز کامکار  
این همه صورت برد بی‌علت و آلت بکار  
لاله از عشق که شد زینسان به بستان داغدار  
ابر بی‌گوهر چراگشت این چنین گوهر نثار  
ابر از هجر که می‌گرید بدینسان زارزار

راستی را کس نمی‌داند که در فصل بهار  
عقل‌ها جبران شود کز خاک تاریک نژند  
کیست آن صورتگرما هر که بی تقلید غیر  
خیری از مهر که شد زینسان بگلشن زرد روی  
باد بی‌عنبر چرا شد این چنین عنبرقشان  
برق از شوق که می‌خندد بدینسان قاه قاه

قآنی در خصوص تاریخ تعمیر دارالحفاظ روضه رضویه مشهد قصیده‌یی سروده که چند بیت

آن نوشته می‌شود.

نه فلک از مطبخ احسان او مشتکی رماد  
والی ملک خراسان عم شه سلطان مراد  
چون فلک باقیست بنیادش الی یوم التناد

در زمان ناصرالدین شه شهنشاهی که هست  
پشت دین و بازوی دولت حسام السلطنه  
دارحفاظ حرم را کرد تعمیر آنچنان

الغرض چون تازه شد این بقعه از تعمیر وی چون مریدی کو مراد خویش را جوید بجان پیر عقلم گفت قآنی پی تاریخ او گفتمش احسنت آن مصراع دلکش چیست گفت

آنچنان کز عود صحت تازه می گردد فواد  
از پی تاریخ سال آن نمودم اجتهاد  
مصرعی گویم که هم بنمایم راه رشاد  
(گر مریدی جوی ازین درگه وزین سلطان مراد)  
۱۲۶۹ ق (۱)

قآنی گذشته از دیوان اشعارش تالیفی منثور دارد به نام پویشان که آنرا به سبک گلستان سعدی نوشته است. او در سال ۱۲۷۰ در تهران وفات یافت و در شهری در جوار مزار شیخ ابوالفتح رازی به خاک سپرده شد.

درباره تاریخ وفات قآنی فخر الشعراء ابو محمد حسن شعری چنین سروده است.

در مدح شهان داد سخن داد چو عمری  
تاریخ وفاتش طلبیدند ز شعری  
قآنی شیرازی از این دار فنا رفت  
فی الحال چنین گفت که (زیب شعرا رفت)  
۱۲۷۵

پرتو اصفهانی درباره مرگ حکیم قآنی چنین گفته است.

مست صهبای نظم قآنی  
چون اجل آمدش بساقی دهر  
که بر او رحمت خدای فره  
پی تاریخ گفت (ساغرده)  
۱۲۷۰

### محمودخان ملک الشعراء

فرزند محمد حسین خان عندلیب و نواده فتحعلی خان ملک الشعراء صباست. به سال ۱۲۲۸ هـ. ق در تهران به دنیا آمد و به سال ۱۳۱۱ هـ. ق درگذشت. دیوان او در حدود ۲۶۰۰ بیت که شاعر خود در پایان عمر، آنها را برگزیده است. شعر محمود خان روان و دلپذیر است. او شاعر قصیده سراسر و بیشتر قصایدش در مدح ناصرالدین شاه و درباریان او است. او از شعرایی مانند عنصری و فرخی و منوچهری تقلید کرده و در دربار ناصرالدین شاه لقب ملک الشعراء داشته است. او در علوم و فنون دیگر از جمله حکمت، حدیث، تفسیر و صنایع دستی، نقاشی و مثبت کاری و حسن خط مقام استادی داشت.



قصیده زیر که درباره زیبایی طبیعت سروده معرف قدرت او در توصیف بدایع خلقت است.

از کوه بر شدند خروشان سحابها  
 باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت  
 دوشینه بادهای تر از سوی بوستان  
 چون صد هزار جام بلورین واژگون  
 خویان سپیده دم بسوی بوستان شدند  
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است  
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر  
 ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

### ادیب الممالک فراهانی

محمد صادق که ابتدا لقب امیرالشعراء و سپس عنوان ادیب الممالک را پیدا کرد، اشعار او بیشتر قصیده و ترجیع بند است. او برای آزادی و مشروطیت فعالیت زیاد کرد، ولی چون پس از صدور فرمان مشروطیت تغییری در اوضاع ندید به همین جهت از مشروطیت ضمن اشعار خود انتقاد نمود. شعر زیر از اوست:

دیده درخون جگر زد غوطه      با دلفنت به چنین مشروطه  
 ادیب الممالک مدیریت روزنامه ادب ، عراق عجم و ایران را بعهدہ داشته و برای آزادی فعالیت بسیار کرده است. اشعار او بیشتر قصیده و ترجیع بند مرکب و درباره مسائل اجتماعی و سیاسی سروده شده است.

در زیر یکی از ترجیع بندهای او که درباره انقلاب مشروطیت سروده است و از پریشانحالی اوضاع مملکت و انحطاط اخلاقی و نفوذ بیگانگان حکایت می کند نوشته می شود.

مرغان بساتین را متقار بریدند      اوراق ریاحین را طومار دریدند  
 گاوان شکم خواره پگبلازار چریدند      گرگان ز پی یوسف بسیار دویدند  
 تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند      یاران بفرختندش و اغیار خریدند  
 آوخ ز فروشنده دریغ از خریدار

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم      ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
 دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم      اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم  
 وز پیکرشان دیبه و دیاج گرفتیم      ماییم که از دریا امواج گرفتیم

اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم  
 با ناله و افسوس درین دیر سپنجیم  
 هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم  
 در داو فره باخته اندر شش و پنجم  
 چون زلف عروسان همه درچین و شگنجیم  
 مائیم که در سوک و طرب قافیه سنجیم  
 جغدیم بویرانه هزاریم به گلزار

ای مقصد ایجاد سر از خاک بدرکن  
 زمین پاک زمین مردم ناپاک بدرکن  
 از مغز خرد نشئه تریاک بدرکن  
 وز مزرع دین این خس و خاشاک بدرکن  
 از کشور جم لشگر ضحاک بدرکن  
 این جوق شغالان را از تاک بدرکن  
 وز گله اغنام بر آن گرگ ستمکار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته  
 خون دل ما رنگ می ناب گرفته  
 رخسار هنر گونه مهتاب گرفته  
 دهقان مصیبت زده را خواب گرفته  
 وز سوزش تب پیکر ما تاب گرفته  
 چشمان خرد پرده ز خو ناب گرفته  
 ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

چون خانه خداخت و عسس ماند ز رفتن  
 جاسوس پس پرده پی راز نهفتن  
 واعظ بفسون گفتن و افسانه شنفتن  
 خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن  
 قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن  
 نه وقت شنفتن ماند و نه موقع گفتن  
 و آمد سر همسایه برون از پس دیوار<sup>(۱)</sup>

درباره تعمیر یکی از مساجد قم که به وسیله حاجی علینقی انجام گرفته ادیب الممالک چنین سروده است.

گویند هر که خانه حق را نهاد خشت  
 این راز را مفسر آیات ایزدی  
 شاد او خرم ما دل حاجی علی نقی  
 یک پایه از بهشت بقم هشت بهر خویش  
 این خشت ها که در پی مسجد بکار برد  
 چون در بهشت خشت شود قصر شاهوار  
 قصری دهد خدایش بهر خشت در بهشت  
 در سوره برائیه ز قول نبی نوشت  
 کایزد گلش ز کوثر بماء معین سرشت  
 بنیاد صد هزار سرا در بهشت هشت  
 هر یک شود بخلدورا بوستان و کشت  
 تاریخ این بهشت امیری نگاشت (خشت)

ق ۱۳۰۰

ادیب الممالک در سال ۱۳۲۶ قمری در تهران وفات یافت و در بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گشت. (۱)

### شیبانی

فتح‌الله خان شیبانی در سال ۱۲۴۱ ه. ق در یک خانواده معروف کاشان متولد شد و در سال ۱۳۰۸ ه. ق درگذشت. از آثار او ترجمه‌هایی است، به نام مقالات ابونصر شیبانی و مجموعه شعری بنام «درج درد»، «فتح و ظفر» مسعودنامه، تنگ شکر، زبدة‌الآثار، بشارت الملوک، کامرانیه، یوسفیه، خطاب فرخ، فواکه السحر، جواهر محزون، لالی مکنون و نصایح المنظومه است. شیبانی از سخنوران فصیح قرن سیزدهم است و مانند یکی از شعرای خوب سبک خراسانی، شعر می‌سرود.

### یغمای جندقی

میرزا رحیم جندقی به وسیله حاج میرزا آقاسی به دربار راه یافت. این شاعر از زبان عربی بیزار بود و پارسی سره می‌نوشت. یغما، هزلیات و غزلیات و رباعیاتی دارد که معرف روح بدبینی و هیجانات روحی او است.

### فرصت

فرصت شیرازی (سید میرزا محمد نصیر) از شعرایی است که در اشعار خود حوادث تاریخی و مسائل زمان را نیز مورد بحث قرار داده است.

فرصت در سال ۱۲۷۱ در شیراز متولد شد و در همانجا وفات یافت و در آرامگاه حافظ مدفون گردید. فرصت در مدح اولیاء دین غزلهای زیادی دارد، که بسیار شیوا است. گذشته از دیوان اشعار و کتاب معروف او، آثار عجم، تألیفات دیگر علمی و ادبی نیز دارد.

درباره تاریخ درمقره سید احمد شاه چراغ در شیراز فرصت قصیده‌ای سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

در زمان پادشاه عادل گیتی مدار - ناصرالدین شاه غازی شهریار تاجدار  
پیشکار حضرتش حاجی نصیرالملک راد - آن وزیر بی نظیر و اصف جم اقتدار



این دری کامد چوقلبش صافی وکامل عیار  
 وه چه نقشی مانی چینی ز طرحش شرمسار  
 (این در از حاجی نصیرالملک باشد یادگار)  
 ق ۱۳۰۹

درباره تاریخ وفات فرصت شیرازی میرزا علیخان متخلص به طرفه اشعار زیر را سروده است.  
 هیچکس غیر از دل پر خون نداند چون نهاد  
 رفت و ما را کوه غم بر سینه محزون نهاد  
 هریک از ارکان بنای چامه موزون نهاد  
 (فرصت از حجب جنان گام از جهان بیرون نهاد)  
 ۱۳۳۹ (۱)

پیشکش بر بقعه سید امیر احمد نمود  
 وه چه سیمی قرص مه از تابش آن بیفروغ  
 کلک فرصت از پی تاریخ اتمامش نوشت

داغ جانسوزی که فرصت بر دل پر خون نهاد  
 عاقبت با این همه الفت که با احباب داشت  
 سال تاریخ وفاتش خواستم از انجمن  
 طرفه آورد از میان جمع سر بیرون و گفت

## ایرج میرزا

ایرج میرزا ملقب به جلال الممالک پسر غلامحسین میرزا در سال ۱۲۹۱ ه. ق در تبریز بدنیا آمد. این شاعر به زبان ترکی و روسی و فرانسه تسلط داشت.  
 ایرج میرزا پس از مدتی از شاعری دربار کناره گرفت و به استخدام دولت درآمد. سرانجام در اثر سگته قلبی در سال ۱۳۴۴ ه. ق درگذشت. اشعار او بهترین نمونه سبک روان و ساده است.

شنیدم کارفرمایی نظر کرد  
 روان کارگر از وی بیازرد  
 بگفت ای گنجهور این نخوت از چیست  
 از آن من رنجبر گشتم که دیگر  
 تو از من زورخواهی من ز تو زر  
 زنی یک بیل اگر چون من درین خاک  
 نهال سعی بنشانم درین باغ  
 به کس چون رایگان چیزی نبخشند  
 چرا بر یکدیگر منت گذارند  
 ز روی کبر و نخوت کارگر را  
 که بس کوتاه دانست آن نظر را  
 چو مزد رنج بخشی رنجبر را  
 نپینم روی کبر گنجور را  
 چه منت داشت باید یکدیگر را  
 جگگیری با دو دست خود کمر را  
 که بی منت از آن چینم ثمر را  
 چه کبر است این خداوندان زر را  
 چو محتاجند مردم یکدیگر را

آقای دهقان بهمن یار قطعه زیر را درباره مرگ ایرج سروده است.

فرو بست از صحبت خلق دم  
جلال الممالک که در نظم و نثر  
وی از قید محنت، برست و نشست  
درین فکر دهقان فرو برد سر  
که ناگاه از عرش اعلی سرورش

عزیزی که بُد صحبتش مغتنم  
مقامش علی بود نامش علم  
جهانی ز مرگش بسوک و الم  
که سال وفاتش نماید رقم  
بگفتا (بسیاسود ایرج ز غم)

۱۳۴۳

### عاشق اصفهانی

۱۱۱۷ - ۱۱۷۹ هـ. ق آقا محمد اصفهانی متخلص به عاشق در اصفهان دنیا آمد. این شاعر به

شیوه قدیم و بازگشت سبک ادبی عقیده داشت.

غزل زیر را او سروده است.

خوشا مرغی که درکنج قفس با یاد صیادش  
نمی‌گویم فراموشش مکن گاهی بیاد آور  
به دل مهریتی دارم ز خوبان خوبیش افزون  
دل در آتشت از عشق و من آسوده‌ام از غم  
به غم فرصت مده ساقی سرت گردم که ملک دل  
ز شکر داغ و صلی گر نبودی بر دل شیرین  
ندانم حال عاشق را دراین نخجیر گه دیدم

چنان خرسند بنشینند که پندارند آزادش  
اسیری را که میدانی نخواهی رفت از یادش  
ولی با من به قدر خوبروئی ذوق بیدادش  
که می‌دانم محبت می‌رسد روزی به فریادش  
چو ویران گشت نتوان کرد دیگر باز آبادش  
به خلوتخانه خسرو نرفتی یاد فرهادش  
به خون آغشته‌صیدی چشم حسرت سوی صیادش

\*\*\*

در دم نه همین است که بستند پرم را  
در حسرت مرغی که جدا مانده ز گلشن  
گردیست ز من باقی و ترسم که تو از ناز  
چون لاله من آنروز که سر برزدم از خاک  
عاشق منم آن نخل که از سردی ایام

ترسم نرسانند بگلشن خیرم را  
اگه نشدم تا نشکستند پرم را  
تا باز کنی چشم نیایی اثرم را  
پیوست بداع تو محبت جگرم را  
یکباره برافشانند قضا برگ و برم را

عاشق اصفهانی در سال ۱۱۷۹ ق در سن ۶۲ سالگی وفات کرده است.

## عشقی همدانی

سید محمد رضا فرزند سید ابوالقاسم در سال ۱۲۷۲ ه. ق در همدان بدنیا آمد. این شاعر ذوق و استعداد فراوانی در سرودن شعر داشت. در اشعارش نکته‌ها و مطالب سیاسی و اجتماعی و انتقادهای دیده می‌شود، که همین رویه باعث مرگ وی گردید. او روزنامه قرن بیستم را منتشر می‌ساخت. اکنون کلیات عشقی مشهور و منظومه سه تابلوی مریم یا شب مهتاب او بسیار جالب است.

عشقی نمایشنامه‌هایی نیز نوشته است از جمله: **رستاخیز سلاطین ایران** - در خرابه‌های مداین - **قربانعلی کاشی**.

غزل زیر از اوست

عاشقی را شرط تنها ناله و فریاد نیست  
تا نشد رسوای عالم کس نشد استاد عشق  
ای دل از حال من و بلبل چه می‌پرسی برو  
ای خدا این مه‌د استبداد را ویران نما  
قلب عشقی بین که چون سرتاسر ایران زمین

تا کسی از جان شیرین نگذرد فرهاد نیست  
نیم رسوا عاشق اندر فن خود استاد نیست  
ما دو تن شوریده را کاری بجز فریاد نیست  
گرچه در سرتاسرش یک گوشه آباد نیست  
از جفای گلرخان یک گوشه‌اش آباد نیست

در تاریخ مرگ میرزاده عشقی که در سال ۱۳۴۲ به قتل رسید، فرّخی یزدی مدیر روزنامه طوفان چنین سروده است:

دیو مهیب خودسری چون زغضب گرفت دم  
حربه وحشت و ترور کشت چو میرزاده را

امنیت از محیط مارخت به بست و گشت گم  
سال شهادتش بخوان (عشقی قرن بیستم)

ق ۱۳۴۲

## مجمر

سید حسن طباطبائی اردستانی متخلص به مجمر، از آثار او قصائد و قطعات و ترکیب بند و اشعاری در هزل و هجو و یک مثنوی به سبک تحفه‌العراقین خاقانی و قطعات مثنوی از وی به سبک گلستان سعدی باقی مانده است. دیوان او که محتوی سه هزار بیت است. به سال ۱۳۱۲ در تهران به چاپ رسیده است.

درباره تاریخ بنای مسجدی در تهران در زمان فتحعلیشاه، مجمر اشعاری سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

مسجدی شمع شبستانش رخ اهل ورع

مسجدی قندیل محراب دل ارباب راز



الغرض آمد چو بر پایان و ماند از سجده‌اش  
 قبله را پیشانی طاعت بدرگار نیاز  
 کلک مجمر از پی تاریخ سالش زد رقم  
 (پیش این مسجد سزدگر قبله آید در نماز)  
 در تاریخ تعمیر ایوان امامزاده قاسم (ع) در گلاب درّه شمیران مجمر اصفهانی چنین سروده  
 است.

کجا این عدل در گیتی کجا این نام در عالم  
 کنون این شاه و آن کسری کنون این خسرو و آن جم  
 چنان افراشت بنیانش که بر اوج فلک ماند  
 یکی فیروزه گون گنبد فراز نیلگون طارم  
 غرض چون یافت تعمیر از پی تاریخ آن مجمر  
 رقم زد (شد اساس بقعه قاسم ز شه محکم)

۱۲۲۴

مجمر به علت حسن شهرت به دربار فتحعلیشاه راه یافت و به او لقب مجتهدالشعراء داده شد.  
 وفاتش در جوانی به سال ۱۲۲۶ در تهران اتفاق افتاد.

طلعت اصفهانی در تاریخ وفات او چنین گفته است:

تاریخ رحلتش را از عقل خواست طلعت  
 گفتا بگو جوان رفت سید حسین مجمر  
 قطره اصفهانی نیز در این باره چنین گفته است:

دل را برید از جان و آنگاه قطره گفتا  
 (سوی چنان روان شد سید حسین مجمر)

۱۲۲۶

## نشاط

به سال ۱۱۷۵ هـ. ق در شهر اصفهان تولد یافت. او از پیروان بازگشت ادبی بود. مجموع آثار  
 نشاط در کتابی به نام گنجینه ابتدا در سال ۱۲۶۶ هـ. ق و بعد در سال ۱۲۸۱ هـ. ق به دستور  
 ناصرالدین شاه با خط خوب در تهران چاپ شده است. نشاط در دربار فتحعلیشاه لقب معتمدالدوله  
 گرفت، او در قصیده و غزل سرایی استاد و از مریدان حافظ و پیروان او بود.<sup>(۱)</sup>

احمد قاجار در کتاف مصطبه خراب درباره معتمدالدوله نشاط چنین می‌نویسد:

«اسم آن جناب میرزا عبدالوهاب، سیاح بحار عوارف و سیاح قفار معارف، اصلشان از سادات  
 صحیح النسب آن سامان و در دولت قاجاریه یکی از وزرای کباریان و ملقب به معتمدالدوله،  
 صاحب فضائل غرا، الحق آنچه در حق ایشان سرایم کم است و هر نوع کمالی در خمیر اکسیر

تأثیرشان مدغم، کتابی مسمی به گنجینه از نظم و نثر مرتب ساخته‌اند که در حقیقت گنجی است بادآور، خط شکسته را درست نویسند، که درینغم آید اگر گویم کسی بهتر از ایشان نوشته.<sup>(۱)</sup> میرزا عبدالوهاب نشاط ملقب به معتمدالدوله از بزرگان و شعرای زمان خود و در ذوق و قریحه کم نظیر و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی در حد کمال و شاعری بود نیک منش، نکته سنج و خوش مشرب.

او اصفهان را کانون شعر و ادب قرار داد و با همراهی یارانش سبک ادبیات قدیم را احیا نمود و به طرز شعرای قدیم به سرودن شعر پرداخت.

او درویش منش و متدین بود و با اهل طریقت و سلوک روابط دوستانه داشت. در نظم و نثر به خصوص در غزل سرایی استاد بود و در سرودن قصیده و مثنوی و ترکیب بند و رباعی نیز دست داشت.

غزل زیر از اوست:

زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست	وجه می ار نرسد خرقه و دستاری هست
رفتنش بی سببی نیست از آن ره که طیب	گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست
ای رفیقان سلامت ره منزل گیرید	که مرا تا بدر دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخواران را	مگر امروز درین میکده هشیاری هست
شاید ار بر سر کوی تو بود جای نشاط	بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست

غزل زیر که شیوه و معانی عارفانه به سبک حافظ دارد، از اوست:

عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند	به که با یاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق	زهد و رندی و غم و شادی ازو نامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست	خواجه برخیز برون آی ز خود کامی چند
طبع خاکی بنه و چاک بر افلاک انداز	مرغ کز دام برآمد چه بود بامی چند
شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود	من چه باکم بود از سرزنش خامی چند
آتشی بر سر این کوی برافروخت نشاط	ور نگیرد دلی از شعله او خامی چند

مجموعه اشعار و آثار نشاط به نام گنجینه معروف است و آن شامل پنج درج و حاوی قطعات منثور - مراسلات و مقالات، شکایات و مناجات است.

نشاط در سال ۱۲۴۴ به بیماری سل درگذشت. منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته است:  
«از قلب جهان نشاط رفته»

ق ۱۲۴۴

درباره تاریخ وفات معتمدالدوله نشاط، شباب ترشیری از شعرای زمان قصیده‌ی سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

آه از کین سپهر و کید دهر پر فتن  
چرخ را جز کینه کاری نیست بر خلق زمین  
راد فرهاد آنکه دولت بهر دین اندوخت زان  
زدبرین محنت سرای غربت آخر پشت پای  
خواستم تاریخ این فرخ سیر من از شباب  
گفت می‌گوید سروش عالم غییم به گوش

کامد این را کینه کار و باشد آنرا فتنه فن  
دهر را جز فتنه سازی نیست بر اهل ز من  
داد دینداری بدولت داد در سر و علن  
رفت سوی راحت آباد وطن خوش کامزن  
آن سخن پرداز دیرین و آن سخن ساز کهن  
(جای در فردوس اعلی کرد زین دارالمحن)

ق ۱۳۰۴ (۱)

### سحاب (میرزا سید محمد)

از شعرای عهد فتحعلیشاه واز مدآحان اوست. سحاب به علوم نظری ایران قدیم آشنا بود و از طب و نجوم اطلاع کامل داشت. اشعار سحاب ساده و روان است. دیوانش قریب پنج هزار بیت دارد. وی علاوه بر شاعری در شعرشناسی و فنون ادبی نیز متبحر بوده و تذکرة رشحات را به نام فتحعلیشاه تألیف کرده که متأسفانه به اتمام نرسیده است.

اشعار زیر را سحاب اصفهانی درباره مجموعه مرصعی که از طرف یکی از امرا به فتحعلیشاه

اهدا شده سروده است.

به حکم خسرو گیتی ستان فتحعلیشاه آن  
مرتب شد ز زرناب این مجموعه و دروی  
زهی مجموعه دلکش که در بزم شهنشاهی  
گلستان نیست گل‌های لطیف اوراق رنگینش  
رقم زد کلک مشگین سحاب از بهر تاریخش

شهنشاه قضا چاکر جهاندار قدر دربان  
ز مینا طرح مینو چید کلک مانی دوران  
همانا بر سپهر سلطنت مهری بود تابان  
ز آسبب خزان هر یک مصون چون روضه رضوان  
(که دایم باد این مجموعه زیب مجمع خاقان)



ابیات زیر از اوست:

بگشای پای ما که کمند وفای ما      محکتر است از همه بندی به پای ما

\*\*\*

تا مرغ دل آزاد نگردید ندانست      کارامی اگر هست در این گوشه دام است

\*\*\*

دانی که داشت توبه من تا به کی ثبات      چندانکه از سبو می گلگون بجام رفت

\*\*\*

شب وصلست می نالم که شاید چرخ پندارد      که امشب هم شب هجراست و دیر آرد پبایش

\*\*\*

از دل دیوانه‌ام دیوانه‌تر دانی که کیست      من که دایم در علاج این دل دیوانه‌ام  
این شاعر در سال ۱۲۲۲ ق وفات کرده است.

## عارف قزوینی

ابوالقاسم فرزند ملا هادی متخلص به عارف در سال ۱۲۸۵ هـ. ش در قزوین متولد شد. عارف در سرودن انواع شعر، به ویژه تصنیف استاد بود. وی شاعر ملی و علاقه‌مند به وطن بود. عارف غزلیات و اشعار شورانگیز خود را به مضامین وطن پرستی می‌آراست. این شاعر در اواخر عمر، در همدان منزوی گشت.

هنر عارف بیشتر در تصنیف‌های اوست که با آواز دلکش و روح نواز خود ضمن نواختن ساز، می‌خواند.

غزل زیر از اوست

به مرگ دوست مرا میل زندگانی نیست  
بقای خویش نخواهم از آنکه می‌دانم  
خوشم که هیچکس از من اگر نشان ندهد  
به پرسش دل من آیی آنزمان که مرا  
تو شاهبازی و خواهی کنی سرافرازم  
وحید عصر خودی عارفا بدان امروز

ز عمر سیر شدم مرگ ناگهانی نیست  
که اعتماد بر این روزگار فانی نیست  
به کوی عشق نشان به زبی نشانی نیست  
برای گفتن درد درون زبانی نیست  
منم خجل که در این بامم آشنایی نیست  
که از برای تو در زیر چرخ ثانی نیست

\*\*\*

هر وقت ز آشیانه خود یاد می‌کنم  
یا در غم اسارت جان می‌دهم به باد  
شاد از فغان من دل صیاد و من بدین  
جان می‌کنم چو کوه کن از تیشه خیال  
درس آنچه خوانده‌ام همه از یاد می‌برم  
شاید رسد بگوش معارف صدای من

نفرین به خانواده صیاد می‌کنم  
یا جان خویش از قفس آزاد می‌کنم  
دلخوش که یک دلی بجهان شاد می‌کنم  
بدبختی از برای خود ایجاد می‌کنم  
چون یاد از شکنجه استاد می‌کنم  
ز آنست عارف اینهمه فریاد می‌کنم

### ملک الشعرای بهار

محمد تقی ملک‌الشعراء در بهار سال ۱۳۰۴ قمری در مشهد متولد گردید. زندگی بهار به دو بخش سیاسی و ادبی تقسیم می‌گردد. اوائل عمرش با انقلاب مشروطیت مواجه بود، او با سخن رانیها و اشعار خود، در این راه خدمات شایانی کرده است.

اشعار بهار، سیاسی، انقلابی، اجتماعی و انتقادی است که به شکل قصیده، غزل، مسمط و ترکیب بند و ترجیع بند است.

از مسمط های معروف او همانست که در سال ۱۳۲۵ خطاب به محمدعلی شاه، سروده است:

پاسبانان تا بچند این مستی و خواب گران  
پاسبان رانیست خواب، از خواب سر بردارهان  
گله خود را نگر بی پاسبان و بی شبان  
یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر زبان

.....

از قصائد عبرت انگیز شاعر، دماوندیه است که با شعر زیر شروع می‌شود.

ای دیو سپید پای درینند ای گنبد گیتی، ای دماوند

علاوه بر دیوان اشعار، تألیف سودمندی بنام سبک شناسی دارد که مورد استفاده اهل ادب است.

اشعار زیر از اوست

پاسبان مست و گله هفتول و دشمن هوشیار  
اینهمه آثار شاهان خسرو افسانه نیست  
خسروی اند رخور هر مست و هر دیوانه نیست  
اینک اینک کدخدایی جز تو در این خانه نیست  
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را

کار با یزدان بود کز کف برون رفتست کار  
شاه را شاهان گریز از سیرت شاهانه نیست  
مجلس افروزی زشمع است آری از پروانه نیست  
خانه‌ای چون خانه تو خسرو ویرانه نیست  
و اندک اندک دور کن از خانهات بیگانه را

غزل زیر از اوست:

سوختم زین آشنایان ای خوشا بیگانه‌ای  
هرکسی سوزد بنوعی در غم جانانه‌ای  
شمع وش پیش تو سوزم گردهی پروانه‌ای  
گر گدائی جان دهد در گوشه ویرانه‌ای  
روزی از زنجیر از هم بگسلد دیوانه‌ای  
باش کز ما هم فتد اندر جهان افسانه‌ای

در طواف شمع می‌گفت این سخن پروانه‌ای  
بلبل از شوق گل و پروانه از سودای شمع  
تا نفرمایی که بی پروانه‌ای در راه عشق  
پادشه را غرفه آبادان دل خرم چه باک  
عاقلاتش باز زنجیری دیگر برپا نهند  
این جنون تنها نه مجنون را مسلم شد بهار



شو بار سفر بند که یاران همه رفتند  
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند  
اندوه که اندوه گساران همه رفتند  
گنجینه نهادند به مازان همه رفتند  
تنه‌ابه قفس ماند و هزاران همه رفتند  
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند  
آن گرد شتابنده که در دامن صحراست  
افسوس که افسانه سرایان همه خفتند  
فریاد که گنجینه طرازان معانی  
یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران  
خون بار بهار از مژه در فرقت احباب

استاد ملک‌الشعراى بهار سرآمد سخن سرايان زمان، در اردی‌بهشت سال ۱۳۷۰ (ق) درگذشت.

استاد جلال همایی متخلص به سنا در تاریخ وفات ملک‌الشعراء قصیده‌ی سروده است که

نوشته می‌شود.

عالم فضل و هنر در مرگ او شد سوگوار  
اوستاد فضل و دانش را سرآمد روزگار  
ملک دانش بی فلک شهر ادب بی شهریار  
کاروان شکر و شهد سخن بریست بار  
ای دریغا آنهمه اشعار نغز و آبدار  
تا چنو مرد سخنور پروراند در کنار  
خامه در مرگ خداوند قلم بگریست زار  
آن کجا کاخ سخن بر پاست باشد پایدار  
هست جانش شادمان از رحمت پروردگار  
شاخساری را که بودش فضل و دانش برگ و بار

ای دریغا رفت استاد سخنگویان بهار  
اول اردی‌بهشت و نیمه ماه رجب  
حسر تا دردا که از بد عهدی ایام گشت  
پاسبان گوهر و لعل ادب بر بست چشم  
ای دریغا آنهمه گفتار شیوای بلیغ  
ما در ایام خون دل خورد پس قرن‌ها  
نامه اندر سوک استاد سخن پیشخود روی  
خود غلط گفتم که استاد سخن هرگز نمرد  
هست نامش جاودان در دفتر خلق جهان  
باری از باغ ادب چون کند دست حادثه